

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

تیمور شاه تیموری

المان - شهرک زیزن

۱۱ اپریل ۲۰۱۵

خواب عجیب

خوابی دیده ام، که حضور دوستان بیان میدارم:

فضاء روشن و عطرا انگیز است و ستارگان در تالو. چندین ماهتاب منیر در اطراف و جوانب دیده میشود. چند دختر زیبای هموطنم مانند مژده جان جمالزاده و همقطاراناش دور مرا حلقه کرده اند؛ همه خندان و خوشحال اند و با من داخل صحبت و کوشش دارند مرا با خود به جایی بکشانند، که شاید بهشت باشد. دفعه‌ای ملا نیازی حاضر میشود. لباس سیاه در بر دارد و چهره اش زشت و عبوس مینماید. او صدا میکشد که این یکی را (مقصودش من هستم) به بهشت نبرید؛ او سزاوار دوزخ است. طنین صدای او خاموش نشده، که نور تابنده ای فروزان از دور به نظر میرسد. نور نزدیک میشود و از بین آن یک تخت زبرجد بیرون می آید، که دران فرخنده شهید با لباس فاخر بهشتی و جهره خندان نشسته و چندین ملک در خدمتش حاضر هستند. فرخنده به ملا نیازی اشاره میکند و میگوید:

«اورا به دوزخ ببرید؛ او بود که علیه من فتوا داده بود!!!»

و جانب من اشاره کرده میگوید:

«این را به جنات علیا بسپارید، زیرا دل این شخص به حال من سوخته بود!!!»

ملائک می آیند که مرا به بهشت ببرند. من دست به جانب دختران زیبای هموطنم دراز میکنم و میگویم؛ اینها نیز باید با من باشند. آنها میخندند و میگویند:

«بدون گفته تو ما به جنت میرویم، زیرا ما اهل بهشت و حوران بهشتی هستیم، که خود را به

شکل اینان در آورده بودیم.»

در همین اثناء بود که بیدار شدم.